

اسلام سیاسی در راه رشد و برتری

<"xml encoding="UTF-8?">

همواره نیروهای اسلام گرا به عنوان نیرویی مداخله گر در امر اجتماع، با دیگر نحله ها در رقابت و کشمکش بوده اند. در بین سال های 1332 - 1325، اسلام گرایان با نیروهای لیبرال در رقابت بودند؛ گاهی همکار و در یک ائتلاف قرار می گرفتند و زمانی گسست و اختلاف رخ می نمود. شاخص ترین شخصیت اسلام سیاسی در این دوره، آیت الله کاشانی بود که در عرصه رقابت با لیبرال ها حضور رساند. در ادامه، چگونگی این رقابت، فعالیت های اسلام سیاسی، پیروزی دکتر مصدق، چگونگی برخورد وی با اسلام گرایان به ویژه فداییان اسلام را خواهیم دید.

می توان گفت که اگر همراهی نیروهای ملی - مذهبی و اسلام طلبان با یکدیگر نبود، نهضت ملی شدن صنعت نفت به پیروزی نمی رسید؛ هرچند در ادامه، گسست ائتلاف و اختلاف همین نیروها، و رقابت آنها نهضت را به شکست کشاند.

پس از آن که ملی شدن صنعت نفت ایران، در مجلسین شورا و سنا، تصویب شد و شکست سنگینی بر دربار و استعمار انگلیس، وارد آمد، مجلس شانزدهم به منظور اجرای اصل ملی شدن نفت، قانون نه ماده ای را در 1330 به تصویب رساند و به دنبال آن، نخست وزیری مصدق را بر شاه تحمیل کرد. نفوذ برخی عوامل نامطلوب در کابینه مصدق و اعتماد وی به حسن نیت آمریکا در حل مسالمت آمیز نفت، به تدریج موجبات اختلاف بین نیروها را فراهم آورد. از دیگر سو، انگلیس نیز با اهرمهای نظامی، حقوقی، سیاسی و دیپلماتیک، مقدمات تحریم خرید نفت ایران و ندادن کمک های اقتصادی را فراهم آورده. با این همه، کاشانی به عنوان چهره شاخص اسلام سیاسی این زمان، همچنان به همکاری با مصدق باور داشت و حتی با تهدید انگلیس به اعلان جهاد، (1) موجب عقب نشینی نظامی استعمار گردید.

با شروع کار مجلس هفدهم، مصدق از شاه، تقاضای تصدی وزارت جنگ کرد که با مخالفت او روبرو شد. مصدق استعفا کرد. این استعفا، شادی بسیاری از دشمنان ملت را به وجود آورد. روز بعد مجلس به نخست وزیری قوام، رای داد، و این آغازی شد برای حرکت ها، شورش ها، ناآرامی و راهپیمایی های گسترده مردمی. اقلیتی از نمایندگان مردم و آیت الله کاشانی خواستار بازگشت مصدق شدند. نقش کاشانی و اسلام گرایان در این روزها، بسیار بود. کاشانی با نفوذ مذهبی خود، توانست بسیج عمومی گسترده ای را سامان دهد. مصاحبه ها و اعلامیه های فراوانی از وی منتشر شد و کفن پویشان بسیاری به حمایت از وی، از شهرهای اطراف، آماده حرکت به تهران شدند که نشان از نفوذ و اقتدار بسیار وی در این دوره دارد. روزهای 28 و 29 تیر، بازار تهران تعطیل و راهپیمایی گسترده ای علیه قوام و به نفع نهضت ملی برگزار شد. در نهایت قوام مجبور به استعفا شد. بازگشت مصدق، قطعی گردید و بار دیگر شادی و هیجان، ایران را فراگرفت.

پس از قیام سی تیر 1331، مصدق به خواسته های خود از جمله وزارت جنگ و اختیارات شش ماهه از مجلس رسید و کاشانی نیز به ریاست مجلس برگزیده شد. (2) پس از روی کار آمدن دوباره مصدق، کشمکش های اولیه، شدیدتر شد. بارزترین وجه این اختلاف، به انتصابات دکتر مصدق بر می گشت که به زودی ظاهر شد. کاشانی در نامه ای به مصدق از این روند، انتقاد کرد. دیگر مورد اختلاف، مربوط به عدم مجازات عاملین کشتار وقایع 30 تیر

بود که دولت وقت در این باره نیز اقدامی انجام نداد. موضوع دیگر این بود که مصدق تقاضای تحدید یک ساله اختیارات از مجلس کرد، که این درخواست، شکافی گسترده در جبهه ملی به وجود آورد و حتی دکتر مکی که از یاوران نزدیک مصدق بود، از مجلس استعفا کرد. بقایای از عضویت جبهه ملی درآمد و دایره اختلاف ها از کاشانی و مصدق فراتر رفت و کل ارکان نهضت را فراگرفت. در این اوضاع آشفته، با برگزاری رفراندوم، مجلس هفدهم منحل شد. گسست و دوگانگی نیروها بیشتر شد و جدایی ها ترمیم ناپذیر می نمود. با نبود مجلس، شاه از اختیارات خود استفاده کرد و 22 مرداد 32، مصدق را برکنار، سه وزیر وی را دستگیر و زاهدی را به نخست وزیری تعیین کرد. زاهدی در اشغال ساختمان نخست وزیری، شکست خورد و شاه فرار کرد. 25 مرداد، کودتای نا فرجام به پایان رسید، اما سه روز بعد با حضور نیروهای ارتش و دربار، نیروهای امریکا و انگلیس، حضور گروهی از اوباش در خیابان ها، عدم توان ارتش در مقابله با کودتاچیان، ناتوانی مصدق از تصمیمی قاطع در آن زمان حساس، دوگانگی های شدید بین رهبران نهضت، یاس و ناامیدی مردم و بحران و فشارهای اقتصادی، همه و همه دست به هم داد و کودتای 28 مرداد به پیروزی رسید و نهضت ملی مردم ایران، به شکست انجامید. تلاش های بسیار اسلام گرایان که با پیروزی مصدق و اندیشه لیبرالیسم همراه شده بود، بی نتیجه ماند و این بار نیز موجبات کناره گیری و سرخوردگی اسلام گرایان فراهم آمد؛ هر چند این سرخوردگی بسان دروه های قبل نبود.

باید به یاد آورد که برای موفقیت هر نهضتی و شکست دشمنان داخلی و خارجی و اجرای سیاست «موازنه منفی» که مصدق به آن باور داشت، بیش از هر چیز انسجام داخلی و همبستگی ملی و اختلاف و دوگانگی در صحنه بین المللی لازم است که نه تنها این شرایط در آن زمان ایران وجود نداشت، بلکه اوضاع کاملاً برخلاف منافع و مصالح ملی ایران بود. از سوی دیگر، همه چیز به حل و فصل مناسب نفت بستگی داشت که متأسفانه مصدق در حل این مشکل - به خاطر موضع توطئه آمیز انگلیس - شکست خورد و بدون نفت هم اقتصاد ایران فلج بود. و چنین نیز شد.

به علاوه باید به اختلافات ریشه ای و ایدئولوژیک رهبران و سرآمدان نهضت نفت اشاره کرد. مجموعه ای نا همساز گرد هم آمده بودند و طبیعی می نمود که به تدریج از هم بگسلند. از سویی مکتب ملی گرایی بود که از اصول آن جدایی حوزه دین از یاست بود. ملی گرایی، دین را فردی می کند و می گوید: «بیایید به زندگی خود در این دنیا توجه کنیم و دین را به زندگی بعدی واگذاریم. بگذارید شعار ما چنین باشد: زنده باد ملت، زنده باد میهن، خدا به دین تعلق دارد و میهن به همه» (3). از دیگر سو، ایدئولوژی اسلامی و آموزه های اسلام سیاسی بود که با همه مبانی ملی گرایی سازگار نبود. اسلام سیاسی در آن زمان به تشکیل جامعه دینی باور داشت و اینکه دستورهای دین در امور اجتماعی و سیاسی رعایت شود.

در این دوره، کسی به فکر تشکیل حکومت اسلامی نیست و آنچه را که اسلام گرایان می خواستند، رعایت دستورهای دین در اجتماع بود. به هر حال این وقایع و رویدادها توانست بیش از پیش آن نیروی بالقوه اسلام سیاسی را به حرکت در آورد و بسترهای سیاسی - اجتماعی و فکری آن را فراهم سازد؛ به گونه ای که اسلام سیاسی از رشد مطلوبی برخوردار گردید و راه را برای رکت بیشتر آماده ساخت.

اسلام سیاسی این دوره و رشد آهسته و آرام آن در این زمان، بیشتر مدیون حرکت ها، اعلامیه ها، مذاکرات و اقدامات آیت الله کاشانی بود. حضور فعال ایشان در صحنه مبارزه را می توان نماد دخالت روحانیت در جریان نهضت ملی کردن نفت دانست. هر چند گاهی همراه و همگام با ایشان، «روحانیون بزرگی چون آیت الله العظمی خوانساری، عماد الدین محلاتی، شاهرودی، سید محمود روحانی قمی و دیگران از وی تجلیل کردند» و (4) با صدور

فتوا، نظر ایشان را در مورد ملی شدن صنعت نفت، قویا تایید کردند، اما این در آغاز مبارزه بود و به همین اقدامات اندک، اکتفا گردید. جبهه ملی برای حمایت توده ای و عظیم مردم به پشتیبانی اسلام طلبان و روحانیت نیاز داشت که در راس آنان و در متن مبارز، مرحوم کاشانی بود. «ایشان در سال 1328، ظاهرا به دلیل سؤظن مربوط به ترور شاه، به بیروت تبعید شد و اما احتمال دیگر بر تبعید کاشانی بیشتر آن است که وی برای اولین بار تقاضای ملی کردن صنعت نفت ایران را پیش کشیده بود (5)» هر چه بود، ایشان از سابقه مبارزاتی درخشانی برخوردار بود و توانست در بسیج توده و نیروهای اسلام گرا و همراهی نیروهای مذهبی با ملی در نهضت نفت، نقشی عظیم بازی کند. فرمانبری مردم از وی، نشان دهنده این واقعیت سیاسی - اجتماعی و تاریخی است که اسلام سیاسی همواره به عنوان یک نیروی بالقوه در ایران وجود داشته است، و وقتی، فردی از میان اسلام خواهان آگاه به مسایل سیاسی جامعه، برخیزد و در امور سیاسی و اجتماعی، موضع گیری کند، مردم به پیروی از او وارد صحنه می شوند. حضور ایشان در میدان مبارزه علیه استعمار انگلیس که ریشه در بن مایه های اسلام سیاسی و بیگانه ستیزی آن داشت، «مشروعیتی دینی - مردمی» به ملی گرایان داد. اعلامیه ها و پیام های کاشانی مردم را به حرکت در می آورد و به مبارزه وا می داشت.

مقدار تاثیر این اقدامات کاشانی و مقدار حمایت مراجع بزرگ و حوزه قم را از وی در بخش ویژگی های اسلام سیاسی این دوره پی خواهیم گرفت.

کودتا، سرکوب جریانات فکری - سیاسی اعم از ملی گرا، اسلام خواه و حزب توده را در پی آورد و بهترین فرصت را برای شاه فراهم ساخت تا با همه آنان که خرده حسابی داشت، تسویه کند و داد خویش بستاند. مصدق به سه سال زندان محکوم شد. کاشانی و نیروهای اسلام گرا، دلسرد و منزوی شدند. دولت نظامی زاهدی کابینه تشکیل داد و پیامد همه این ماجراها، تسلط و حکمرانی 25 سال دیکتاتوری و خفقان بر کشور بود.

به هر حال آنچه نباید اتفاق می افتاد، رخ داد و نهضت ملی ایران، شکست خورد. بسیاری از فعالین و مبارزین به زندان افتادند و تبعید شدند. اما آنچه در این پژوهش مهم است، دلسردی و سرخوردگی عالمان دین و اسلام گرایان از سیاست است و این وقایع به گونه ای، روش «سیاست گریزی» حوزه های علمیه را در آن سال ها مورد تاکید قرار داد. بعد از کودتا، سال 1334 بود که فداییان اسلام دستگیر و اعدام شدند و با توجه به همین فضای حاکم بود که کسی فریادی بر نیاورد، حال آنکه در جریان ترور کسروی، علما دخالت کردند و دستگیر شدگان را که برخی از همین اعضای فداییان بودند، آزاد کردند.

این روند سرکوب شامل حزب توده نیز گردید. نیروهای نفوذی آنان در ارتش لورفتند و تسلط نظامی زاهدی پس از کودتا موجب شد توده ای ها نیز گرفتار قلع و قمع شدید رژیم شوند.

این وضعیت ادامه یافت و رژیم نیز به شدت با هر اقدامی برخورد می کرد. پس از کودتا، امریکاییان بیش از هر زمان دیگر، توانستند بر مقدرات ایران چیره شوند. بسیاری از وقایع و اصلاحاتی را که رژیم پس از کودتا آغاز کرد، با نفوذ و سلطه آمریکا همراه بود. در سال 1339 با رسوایی انتخابات دوره بیستم و لغو نتایج آن، و حضور کندی رئیس جمهور آمریکا در ایران کم کم موجب شد که فضای نسبتا باز سیاسی از این سال تا سال 1341 شکل گیرد. این امر به دلیل طرز تلقی امریکاییان بود که از رژیم های وابسته به خود می خواستند که به اصلاحاتی دست بزنند تا از رواج مرام کمونیسم، جلوگیری کنند. لذا رژیم شاه نیز در صدد اصلاحات بر آمد، و زمزمه های آن کم کم شنیده شد.

از دیگر سو باید به فوت آقایان بروجردی و کاشانی در سال 1340 اشاره کرد که در واقع مانع بزرگی برای اجرای

اصلاحات شاه به شمار می آمدند. فوت این دو عالم، شاه را به این تصور غلط رساند که دیگر کسی توان مبارزه با او را ندارد، و از این رو خیلی سریع دست به کار شدند و مراحل قانونی و تصویب اصلاحات را به انجام رساندند. این حرکات از اوسط سال 1340 شروع شد و مطبوعات روز 16 مهر 41 اعلام داشتند که دولت لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی جدید را تصویب کرده است و متن آن را انتشار دادند. (6) این لایحه همان بود که قید قسم به قرآن مجید، به کتاب مقدس تبدیل شده بود و بند متدین بودن به دین حنیف اسلام را برای نمایندگان، حذف کرده بود. در این مورد ذکر دو نکته اساسی است:

الف. پس از فوت آیت الله بروجردی، زمینه مهیا شد که امام خمینی (ره) برای مرجعیت مطرح شود و با توجه به نفوذ وی این چنین نیز گردید. هر چند ایشان تنها مرجع نبود. بسیاری از نگاه ها و توقعات حوزه قم به ایشان بود. لذا ایشان گام نخست را علیه اصلاحات رژیم از جمله لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی برداشت؛ دیگران را آگاه کرد و در پی خود در آورد.

ب. این دوران که فضای نسبتاً باز سیاسی در کشور وجود داشت، بار دیگر جبهه دوم ملی در سال 1339 تشکیل شد و فعالیت هایی را انجام داد. چند نشریه منتشر کرد، چند میتینگ سیاسی تشکیل داد و در سال 41 کنگره جبهه ملی با شرکت 170 نماینده در تهران، تشکیل و اساسنامه و منشور جبهه ملی را تصویب نمود. فعالیت جبهه ملی بیش از این نبود و همزمان با پایان گرفتن دولت امینی، کم کم فعالیتش پایان گرفت و مثل سایر گروه ها به خاموشی گرایید. (7) اختلافات درونی، فقدان رهبری واحد، مشی روشنفکری و عدم ارتباط عمیق با مردم، موجب گردید که این جبهه از نفوذ بالایی برخوردار نگردد، جبهه مبارزه خالی شود و حاملان اسلام سیاسی، بیش از پیش احساس مسئولیت کنند.

گفته شد که حزب توده نیز در اوج ضعف و ناتوانی خود به سر می برد و دیگر نفوذ و تشکیلات منسجمی بعد از کودتا نداشت. از سال 1332 تا 1337 رژیم با یک رشته عملیات پلیسی سازمان زیر زمینی، حزب توده را متلاشی و بیش از سه هزار عضو حزبی را دستگیر کرد... و چهل نفر اعدام شدند. (8) طبیعی بود که در واکنش به آن اقدامات غیر دینی دربار، از سوی این حزب نیز فریاد اعتراضی بلند نشود. علاوه براین، باید به یاد داشت که این دو گروه به ویژه حزب توده، چندان به مبانی اصیل اسلام سیاسی باور نداشتند و لذا مشخص بود که این گروه ها چندان حساسیتی به حذف سوگند به قرآن و یا دیگر سیاست های غیر دینی شاه از خود نشان ندهند.

این رویدادها همه موجب گردید که هر چه به سوی سال 1342 نزدیک تر می شویم، بر قدرت، نفوذ، حوزه اقتدار و حساسیت به امور جامعه، در میان اسلام گرایان افزوده شود و موازنه به نفع آنان سنگین گردد. لذا از این زمان، رقبای لیبرال و سوسیالیست اسلام سیاسی، در ضعف و ناتوانی بودند و این ایدئولوژی از رقبای پرقدرت پیشین خود، گوی سبقت را می رباید و جریانات با اعتراضات شدید امام خمینی و شاگردان وی و دیگر مراجع قم به سوی قدرت گرفتن هر چه بیشتر آنان به جلو می رود، به گونه ای که قیام پیش بینی نشده 15 خرداد 1342 را سازمان دهی می کند و اسلام سیاسی، تجربه ای خونین را در پرونده مبارزات خود ثبت می کند و الهام بخش چندین سال مبارزه پس از آن می گردد.

اوج گیری اسلام سیاسی و پیدا شدن زمینه های آن به گونه ای فراگیر می شود که انشعابی از سوی لیبرال ها به طرف اسلام گرایان و با حضور یکی از نمایندگان فهیم و قوی آنان، یعنی مرحوم طالقانی شکل می گیرد و پایه نهضت آزادی ایران در سال 1340 ریخته می شود که یاریگر و حمایت کننده برخی از سیاست های اسلام سیاسی بود. «افزون بر سران نهضت آزادی، که تقریباً مذهبی بودند، بسیاری از جوانان مذهبی فعال نیز در اطراف آنان

قرار داشتند که برای مثال می توان به شهید چمران و شهید رجایی اشاره کرد. نمونه های دیگر، همکاری شهید باهنر و جلال الدین فارسی با این حزب است.» (9) به هر حال حضور عناصر روشنفکر مذهبی در کنار اسلام گرایان، تجربه ای ارزشمند بود و پیوندهایی مطلوب بین دو قشر حوزه و دانشگاه را به وجود آورد. بدین سان ما سال های 32 تا 42 را سال های آغازین و زمینه ساز برای غلبه اسلام سیاسی بر رقبای ایدئولوژیک خود، نام می نهیم.

ویژگی های اسلام سیاسی در این دوره

چند ویژگی که در دوره های پیشین اسلام گرایی وجود داشت، در این دوره نیز صدق می کند که عبارتند از: «نبود جایگزین مناسب برای استبداد»، «فقدان رهبری واحد»، «نبود منظومه فکری» و «دوگانگی». در این سال ها، هر چند به طور فزاینده ای مردم و روحانیون در امور اجتماعی و سیاسی دخالت می کنند، اما باز آن روح و روند کلی حوزه، همان نمودهایی از سرخوردگی دوران مشروطه و رضاشاه را در خود دارد. آری، اقدامات فداییان اسلام و فعالیت های فردی موجه - از لحاظ حوزوی و مردمی - مثل آیت الله کاشانی اندکی از آن روحیه سیاست گریزانه و متصلب، کاست.

اسلام سیاسی در ایران پس از سقوط رضا شاه و حوادث به وجود آمده در نهضت ملی نفت، واکنش های گوناگونی از خود نشان داد؛ آن گونه که این واکنش ها به مرور زمان در ایران، و میان حاملان اسلام خواهی جا باز کرد و توانست در وقایع بعدی بسیار اثر گذار باشد. رویدادهایی که در این دوره زمانی (1320 - 1332) رخ داد، اسلام طلبان را بیش از پیش حساس به مسایل زمانه کرد و همین حساسیت به آنچه در مملکت می گذشت، در میان دیگر حاملان این نحله تداوم یافت. آنچه در پی می آید، گوشه ای از ویژگی های این دوره از اسلام سیاسی است.

1. رادیکال بودن

با توجه به شرایطی که پس از شهریور 1320 در ایران پیش آمد و پیش از آن افراط کاری و برخوردهای ناشایستی که از سوی حکومت استبدادی رضاشاه با دین انجام شده بود، همچنین با توجه به فضای باز سیاسی بعد از وی، افراد بسیاری با چاپ و نشر کتاب ها و مجلات فراوانی از فرصت پیش آمده، سوء استفاده کرده، و بسیاری از مقدسات و باورهای دینی مردم را بی پروا و بی محابا مورد تهاجم قرار دادند و به قرآن، رسول الله (ص)، امام صادق (ع) و دیگر سمبل های ارزشی مردم ایران توهین کردند، که سر آمد این نویسندگان، کسروی بود و به تبع وی حکمی زاده.

خصلت و طبع اجتماعی انسانی آن است که حرکت تند و افراطی، معمولا واکنش افراطی و سریع را به دنبال می آورد. در آن زمان در مقابل سیاست های افراطی و تندروانه رژیم رضاشاه و حرکت های ناپسند و شالوده شکنانه کسروی و پیروان وی، جامعه مذهبی ایران و حاملان اسلام سیاسی نیز اقدام به حرکت های رادیکال و حذف فیزیکی این نیروها کردند. لذا می توان گفت که جامعه آن زمان ایران، زمینه ها و عوامل رادیکال شدن گروه هایی چون فداییان اسلام را فراهم کرده بود و نمود و ظهور آن در چهره فداییان اسلام بود.

باورهای جامعه اسلامی مورد حمله قرار گرفته بود و این خود به گونه ای ناخود آگاه نیروهای رادیکال را در خود می پروراند و به سوی رفتار فیزیکی و خشن می راند. طاقت مسلمانان متعصب در آن زمان طاق شده بود. گفت وگوها و مذاکره های نواب با کسروی به نقطه مطلوب و دلگرم کننده ای نمی رسید. لذا حامیان اسلام سیاسی در

این زمان این چنین رویکردی را برگزیدند. در این باره باید دو امر را به یاد داشت: یکی آنکه اوج این تفکر و اندیشه و نگرش رادیکال در همین زمان است بعدها با ضعف نیروهای ضد مذهبی، این رفتارهای افراطی نیز شکلی ضعیف تر پیدا کرد؛ دیگر آنکه اهانت های این دوره، علنی تر شده بود و انگیزه ها را به شدت تقویت می کرد، وگرنه در زمان رضاشاه نیز این چنین اعمالی انجام می شد اما به علت اجتماعی نبودن و علنی نبودن تهمت و حضور قلدری خشن چون رضاشاه، کسی به چنین کارهایی دست نمی زد.

در راستای همین اندیشه مبارزه جویانه است که به نوشته یکی از نویسندگان «فداییان اولین گروهی است که یک جزوه درباره حکومت اسلامی در سال 1329/1950 چاپ کردند.» (10)

2. واکنش به ایدئولوژی رقیب

به طور کلی، ظهور اسلام سیاسی در ایران از یک نگاه در رویارویی با تمدن غرب و واکنش به آن شکل گرفت و به راه تکاملی خود ادامه داد. در واقع حرکات ظاهری دو نحله فکری در ایران، بیشترین واکنش ها را از سوی اسلام گرایان به دنبال آورد. اول، واکنش به لیبرالیسم است که بیشترین جلوه آن را در دوران مشروطه شاهدیم. در این دوران بیشتر نمود فکری لیبرالیسم در ایران رخ نمود و در دوران ملی شدن صنعت نفت، جنبه و جلوه عملی لیبرالیسم و حضور باورمندان به این مکتب در عرصه حکومت نیز پدید آمد، که واکنش اسلام گرایان را برانگیخت. دیگر نحله فکری سوسیالیسم و کمونیسم است که فعالیت هایی را از سال 1300 آغاز کرده بود، اما نمود و ظهور آن را بیشتر در دهه های بیست و سی شاهدیم که الگوی حزبی آنان، «توده» است. عکس العمل مسلمانان به کمونیسم بسیار شدیدتر از دیگر ایدئولوژی های بیگانه بود؛ زیرا شعارهای آنان به نحو ملموس تری ضد دین و متضاد با آموزه های دینی بود؛ بنابراین بسیاری از مذهبی ها برای مقابله با کمونیست ها وارد عرصه مبارزه گردیدند و احساس مسئولیت کردند. از طرفی، ایدئولوژی رقیب با قدرت و نیروی بسیار به میدان آمده بود و همآورد می طلبید. اسلام خواهان یا می بایست تسلیم می شدند و یا آنکه خود را نیرومند و توانا می کردند که جریان اسلام سیاسی به رویکرد دوم روی آورد. همان گونه که جلوه های مارکسیستی کاملاً اجتماعی، سیاسی، انقلابی بود، دستورهای دین و نخوانی ها از دین نیز سیاسی و اجتماعی گردید؛ هر چند پیش از این گروه هایی در پی بحث علمی و تبیین منطقی مبانی اسلام سیاسی در برابر حزب توده بر آمدند و در این زمینه مؤفقیت هایی نیز پیدا کردند، نظیر کانون نشر حقایق اسلامی است که اوایل دهه بیست شکل گرفته بود.

«ترویج و تبلیغ مرام مارکسیسم به دو شکل در دهه های مورد بحث ادامه یافت: از یک سو مفاهیم و آموزش های سیاسی - انقلابی مارکسیستی به منظور به حرکت واداشتن توده های مردم به مبارزه علیه رژیم تبلیغ می شد و از سوی دیگر با رضایت و توافق ضمنی رژیم، ابعاد غیر اجتماعی و غیر سیاسی مارکسیسم یعنی بعد اعتقادی و الحادی آن که مبانی اندیشه دینی را هدف می گرفت، توسط برخی از عناصر خود فروخته مارکسیست، تبلیغ و ترویج می شد.» (11)

از همین دیدگاه ها و مبارزه با این افکار بود که نواندیشان دینی در پی قرائت و برداشتی نجات بخش از آموزه های انقلابی شیعی بر آمدند و مفاهیمی را باز اندیشی کردند که الهام بخش و حرکت آفرین باشد. در واکنش به تبلیغات الحادی مارکسیست ها بود که آثار و نوشته های متعددی از سوی عالمان اسلام سیاسی ارایه شد و «به تدریج مجلات و کتاب های نسل جدید و روزآمد دانش آموختگان حوزه قم آغاز شد و به آرامی یک بدنه نیرومند شکل گرفت؛ آن گونه که توانست یک دهه بعد، نقش فعالی را در سیاست عهده دار شود.» (12) در واقع آن تبلیغات گسترده مارکسیستی به گونه ای بود که بسیاری از عالمان دینی را به شرایط و اوضاع پیرامون خود

حساس کرد و این حساسیت حتی پس از رفع خطر حزب توده و کمونیسم، همچنان ادامه یافت و در جبهه های دیگر جلوه و ظهوری دیگر گونه پیدا کرد. در دهه بیست، مجلاتی با عناوین «آیین اسلام»، «پرچم اسلام» و «ندای حق» چاپ می شد. بعدها مجله ای به نام «حکمت» منتشر شد که افرادی چون مرتضی مطهری، ناصر مکارم، احمد آذری قمی و... در آن مقاله می نوشتند. در همین مجله بود که بخش هایی از کتاب ناصر مکارم شیرازی به نام «فیلسوف نماها» منتشر شد. این کتاب در رد مارکسیسم نوشته شده بود و در سال 1335 به عنوان کتاب سال، برگزیده شد. بعدها مجلاتی به نام «مکتب اسلام» و «مکتب تشیع» در این دوره چاپ شد که توانستند تا حدی جریان ساز باشند و پایه ها و مبانی اسلام سیاسی را پایه ریزی کنند و کم کم به حرکت انقلابی مردم پیوند بخورند.

یکی از آثار علمی و متقنی که در رد مارکسیسم نوشته شد، «اصول فلسفه و روش رئالیسم» از علامه طباطبایی و حاشیه مرتضی مطهری بود. علامه طباطبایی در اواخر دهه بیست و سال های نخستین دهه سی، درس فلسفه می گفت و به شبهات ماتریالیست ها می پرداخت و جواب می داد.

همه این تلاش ها و زحمت ها دو اثر در پی داشت: یکی آنکه جریان کمونیستی با همه نیرو و توان گسترده ای که داشت هرگز نتوانست در ایران پایگاه توده ای بیابد. علت اصلی آن اعتقادات راسخ مردم به اسلام و فرهنگ مذهبی بود و و اینکه کمونیست ها را ضد خدا و دین می دانستند؛ دیگر آنکه با بازسازی اندیشه های مبارزاتی فرهنگ شیعه، اسلام در ایران زمینه های مطلوب و شایسته ای برای سیاسی شدن و دخالت بیشتر در عرصه اجتماع پیدا کرد و این روند به نحوی است که هرچه به سال های 56 و 57 می رسید، بیشتر و بیشتر می شود. همان گونه که مبارزه و همآوردی با مکتب مارکسیسم نیز به این دوره محدود نمی شود و متفکرانی بعدها توانستند با الهام از آموزه ها و مفاهیم مارکسیستی، قرائتی ایدئولوژیک از دین ارایه دهند، که نمونه بارز آن دکتر شریعتی است.

3. تعامل با جهان اسلام و تاثیرپذیری از آن

یکی از ویژگی های اسلام سیاسی در دوره زمانی 1334 - 1320 آن است که اسلام گرایان ایران، کم کم به بیرون از کشور نیز نگاهی انداختند. این نگاه به بیرون، قبل از این زمان محدود به حوزه شیعی مذهب و در حیطه حوزه علمیه نجف بود، اما با توجه به روند رویدادهایی که در ایران شکل گرفت، اسلام گرایان کم کم با اهل تسنن و جنبش های مبارزاتی و انقلابی آنان نیز آشنا شدند و با آنان به تبادل فکر و اندیشه پرداختند. شاید بیشترین عامل تاثیرگذار در این زمینه، اشغال فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل در سال 1327/1945 باشد که به نحوی، آرمانی مشترک برای همه مسلمانان بود و همه آنان را که در عرصه اجتماع بودند به واکنش واداشت. با تشکیل دولت اسرائیل، دولت های عرب چنین وضعی را تحمل نکردند و به اسرائیل حمله ور شدند. 24 اردیبهشت 1327 اسرائیل اعلام دولت مستقل کرد و 6 روز بعد، یعنی 30 اردیبهشت 1327 تظاهراتی گسترده به نفع فلسطین و به رهبری آیت الله کاشانی در تهران برگزار شد (13) و هیجانی بسیار به وجود آورد. از سوی دیگر دولت ایران نیز در سال 23 اسفند 1328 اسرائیل را به طور «دوفاکتو» به رسمیت شناخت که زمینه ساز نفوذ بیشتر و روز افزون اسرائیلی ها در ایران شد.

از زمان تاسیس اسرائیل در فلسطین، یکی از آرمان های اسلام گرایان در ایران، مسئله فلسطین گردید. شهید محلاتی نقل می کند که مرحوم نواب یک روز بعد از ظهر در مدرسه فیضیه سخنرانی کرد و گفت «اگر می خواهیم اسرائیل را ساقط کنیم، باید از تهران شروع کنیم» (14) و حتی در آن روزها برای جنگ با اسرائیل، فداییان اسلام

اقدام به ثبت نام از مردم می کردند که حدود 5 هزار نفر اعلام آمادگی کردند. لذا یکی از اصول فکری فداییان «اتحاد جهان اسلام برای حل مشکلات» بود. نواب، کاشانی و دیگر اسلام گرایان، مسئله فلسطین را فقط مسئله عرب نمی دانند و آن را برای جهان اسلام مطرح می کنند. این رویکرد بعدها در مبارزه امام خمینی پر رنگ تر گردید. همچنین باید به سفر نواب در سال 1333 اشاره کرد که به کنگره اسلامی در بیت المقدس رفت و با رهبران اخوان المسلمین نیز دیدار کرد، و از آنان تاثیر گرفت و در بازگشت از مصر از آنان را ستود «اخوان المسلمین در سال 1928 تشکیل شده بود و متاثر از جنبش اصلاحی و رفرمیستی محمد عبده بود، در مصر که آن زمان در سال های میان دو جنگ، کانون فشارهای متضاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیک به حساب می آمد، حسن البنا، بنیانگذار اخوان را بر آن داشت تا در محیط بحران، طرفداری از بازگشت به بنیادهای اسلام را مطرح کند. حسن البنا تجلی بی همتای معنویت صوفیانه، عالم اسلامی و رهبری فعال بود که توانایی بی نظیری برای برانگیختن حمایت توده ها و تبدیل پیچیدگی های عقیدتی به عمل اجتماعی داشت». (15) این جنبش که در مصر از توان بالایی برخوردار بود و چندین سال قبل از فداییان شکل گرفته بود و توانسته بود تشکیلات و سازماندهی فکری نسبتاً معقولی به وجود آورد و شعبه های مختلفی در کشورهای عربی تاسیس کرده بود، می توانست برای فداییان اسلام که از تجربه کمتری برخوردار بودند، الگوی نسبتاً مناسبی باشد؛ زیرا ایران آن روزگار، دوره سکوت و خاموشی را می گذارند و کمتر کسی در پی پایه ریزی سازمانی مبارزاتی - عقیدتی بود. «اما اخوان در مصر حدود یک میلیون پیرو داشت و همه جنبه های موجودیت اجتماعی از جمله امور تبلیغاتی، کارگری، دانشجویی، زندگی اجتماعی، امور مالی، اقتصادی و... را در بر می گرفت و در واقع، جامعه اخوان بر طبق عقیده اسلامی خود در پی برپایی و ساختن یک امت و حکومت اسلامی در داخل حکومت مصر بود» (16) چیزی که فداییان نیز آن را همواره تکرار می کردند و خواهان حکومتی دینی در ایران بودند. 1948 بزرگ ترین خطر، برای دولت مصر، اخوان المسلمین بود لذا آن را منحل کردند و در سال 1949 «بنا» توسط عوامل دولت ترور شد. اندیشه اخوان این بود که «حاکم اعلی که خداوند سبحان است، حکم می کند که مؤمنین جانشین خداوند بنابر دستور و شرع او هستند؛ پس حاکمیت والا و اعلی به خدا بر می گردد و این اصطلاح که «حاکمیت از خداست»، عبارتی جدید است که ابوالاعلی مودودی و سید قطب - نظریه پرداز اخوان المسلمین - و دعوت کنندگان به توحید، آن را ترویج می کردند و از بازگشت به دین و سیاست به عنوان عبادت خداوند، حکم کردند که اصل اسلام است». (17) این حرکت ها، اندیشه ها و جنبش های مبارزاتی به طور قطع در دیگر کشورها به ویژه ایران تاثیر گذاشت؛ آن چنان که در هر دو کشور مصر و ایران، اسلام خواهان، مخالف شدید اسرائیل، و در جستجوی جامعه اسلامی و در بازگشت به قرآن و تعالیم دین بودند. در کلام و سخنان بنا (بنیان گذار اخوان المسلمین) مفاهیمی وجود دارد که آن را با اندکی تامل در گفته ها و نوشته های اسلام گرایان ایرانی دوره بحث ما نیز می توان دید. حسن البنا، می گوید: «برادران من! شما یک انجمن خیریه، یک حزب سیاسی و یا سازمانی محلی نیستید که اهداف محدودی داشته باشد. شما روح جدیدی هستید در قلب این ملت که با توسل به قرآن به آن حیات می بخشید. شما نور جدیدی هستید که برای محو تاریکی ماتریالیسم از طریق شناخت خدا، پرتوافکنی می کند. فریاد نیرومندی هستید که برای رساندن مجدد پیام پیامبر طنین افکن شده است... شما باید خود را حامل رسالتی بدانید که دیگران از برداشتن آن خودداری ورزیدند. وقتی از شما می پرسند، به چه دعوت می کنید، پاسخ گوئید به اسلام، به پیام محمد، دینی که در آن حکومت هست و یکی از تعهداتش آزادی است. اگر به شما گفتند سیاسی هستید، پاسخ دهید اسلام یک چنین تمایزی را قبول ندارد. اگر شما را به انقلابی بودن متهم کردند،

بگویید ما فریادهای حق و صلح هستیم... اگر در مقابل ما بایستید و جلو پیام ها را بگیرید، از جانب خدا اجازه داریم از خودمان در مقابل بی عدالتی شما دفاع کنیم...» (18)

با اندکی تامل، این اندیشه فرامحلی را در اندیشه های نواب و دیگر اسلام گرایان ایران نیز می توان پیدا کرد. نکته های آموزنده و جالبی در شعارهای اخوان المسلمین هست که باز شباهت بسیار با آرمان های اسلام خواهان ایران دارد. آنها می گفتند: «خدا هدف ماست و پیامبر رهبرمان/قرآن قانون اساسی ماست، و جهاد، راه ما/مرگ در راه خدا، نهایت آرزوهای ماست/الله اکبر. الله اکبر» (19) این شعارها و آموزه ها، در مبارزه های اسلام گرایان ایرانی نیز مطرح شد.

این تعامل و تبادل اندیشه ها و تاثیرپذیری از جهان اسلام به مرور زمان شکل متکامل تر و روشن تری به خود گرفت. اما در این دوره، روابط نواب با اخوان توانست زمینه ساز بسیاری از امور دیگر گردد. زمانی که جمال عبدالناصر با اخوانی ها درگیر شد، نواب، ضمن یک نامه دو سطر به وی نوشت: «رفتار شدید شما با اخوان المسلمین، غضبی شدید در قلوب مسلمین ایجاد نموده، سریعاً تجدید نظر نمایید و کاری کنید که موجب پشیمانی دردناک برای شما نشود». (20)

همچنین در این دوره باید به سیاست اتحاد اسلام از سوی کاشانی اشاره کرد. وی درباره اتحاد اسلام و ارتباط با سایر زعمای کشورهای اسلامی می گوید: «اتحاد اسلام، مدتی است که مورد نظر من است و اقداماتی برای ایجاد آن کرده ام و روی همین اصل بود که هنگام رای غیر عادلانه شورای امنیت علیه برادران مصری خودمان، دستور دادم میتینگ با عظمتی در تهران تشکیل شود و مسلمانان ایران علیه رای ظالمانه، تظاهرات پر دامنه شدیدی بنمایند، فعلاً جهان اسلام با هم متحد هستند». (21)

این روند در دوره بعد جلوه ای بیشتر به خود گرفت و بیشتر تبدیل به تبادل اندیشه شد. نکته دیگر آن است که کاشانی در زمان تبعید در بیروت - مرکز مطبوعاتی جهان عرب - به سر می برد و طبیعی بود که از جریانات فکری دنیای اسلام در جهان عرب آگاهی داشته باشد و از آنها تاثیر پذیرد، لذا ایشان که فعال ترین چهره اسلام سیاسی در این دوران است «پس از قیام سی تیر، برای تقویت پشتوانه نهضت ملی که در سراسر جهان وجود داشت، تصمیم به تشکیل کنگره اسلامی در تهران گرفت و ضمن مکاتبه با نمایندگان ملت های مسلمان از جمله، عربستان، لبنان، مصر، افغانستان، عراق و... مقدمات کار را فراهم نمود و هنگامی که نمایندگان ملت های مسلمان اعلام آمادگی کرده و فضای جهانی متوجه تهران شده بود، دکتر مصدق با عدم تقبل هزینه و امکانات آن، از برگزاری آن ممانعت کرد. کاشانی، به منظور مقابله با استعمار انگلیس و راه اندازی مبارزات ضد استعماری در جهان اسلام، حتی کالاهای انگلیسی را هم تحریم کرد». (22)

به هر حال، رویکرد و رهیافت اسلام سیاسی در این دوره، نگرش جهانی می یابد و نگاه ها به کل جهان اسلام منعطف می شود که این نگرش فراملی بعدها در دوره تکامل اسلام سیاسی رو به جلو رفت و توانست تاثیرات بسیاری بر جای نهد و نگاه حاملان این نحله فکری را به مرور زمان، روزآمدتر، فراگیرتر و روشن تر گرداند.

نتیجه و ارزیابی

با همه مبارزات و مجاهدت هایی که شکل گرفت و تا حدی توده مردم با عالمان دین و اسلام گرایان همراه شدند، اما رشد اسلام سیاسی در این دوره تدریجی و آرام بود و این شاید بیش از هر چیز مربوط به برداشتی باشد که مراجع و زعمای حوزه از اوضاع ایران در آن زمان داشتند. «پس از درگذشت آیت الله حائری در سال 1936 م.

1315/ش. یک هیئت سه نفری مرکب از آیت الله صدر، حجت و خوانساری اداره امور حوزه علمیه قم را به دست گرفتند. در سال 1323 علماء از جمله امام خمینی، آیت الله بروجردی را به قم دعوت کردند تا رهبری حوزه را به دست بگیرد. کمتر از دو سال پس از این واقعه، آیت الله ابوالحسن اصفهانی مرجع عام شیعیان در گذشت، و تقریباً یک سال بعد بروجردی در مقام جانشینی او قرار گرفت و زعامت حوزه و مرجعیت اعلای شیعیان را با هم در اختیار داشت.» (23) با آمدن ایشان به قم، حوزه علمیه، نضجی گرفت و رونق یافت، تعداد طلاب افزایش یافت، و تشکیلات و ساختمان های بزرگی چون مسجد اعظم ساخته شد. اما رویکرد و دیدگاه کلی مرحوم بروجردی دوری از سیاست و سیاست گریزی و ادامه سیاست مرحوم حائری یزدی بود. «دوران زعامت آیت الله بروجردی چهره شاخص مذهبی این دوره که او هم با عالیت سیاسی علماء مخالف بود، با شکوفایی حوزه همراه بود. به اعتقاد مورخان، وی که از طرفداران عدم دخالت در امور سیاسی بود و در این زمینه تا آنجا پیش رفت که در سال 1328 ش. نشست برای ممنوع کردن مداخله علما در مسائل سیاسی تشکیل داد، با اعمال فشار آرام به دولت به منظور رسیدن به مقاصد محدود مخالف نبود و گاه با دربار تماس هایی داشت. تنها مورد عالیت سیاسی آشکار او در سال 1334 در مبارزه با بهائیت و دیگری در برنامه تحدید مالکیت اراضی کشاورزی به عنوان اقدامی خلاف شرع بود. وی در مورد مسایل سیاسی مهمی که در فاصله سال های 1320 تا 1332 رخ داد، سکوت کامل اختیار کرد.» (24)

این سکوت پیش رونده در امر سیاست، باز متاثر از گذشته و وقایع ناگوار قبلی بود. «آیت الله بروجردی که به گفته خودشان در واقعه مشروطه از نزدیکان استادش مرحوم آیت الله آخوند خراسانی بود و به خوبی به یاد داشت که پس از رخنه ایادی بیگانه، در امر مشروطه و شهادت حاج شیخ فضل الله نوری، مرحوم آخوند چگونه از اقدامات خود پشیمان شده بود، از دخالت در امور سیاسی که به گفته خودشان سرخ آن در دست اجانب بود، سخت هراس داشت.» (25) نویسنده کتاب نهضت روحانیون ایران می نویسد: «خود آن مرحوم به نویسندگان این سطور می فرمود که از آن موقع که دیدم مرحوم استاد آخوند و مرحوم نایینی که آن همه زحمت در تاسیس و تدویم کار مشروطه متحمل شده بودند، پس از شهادت حاج شیخ فضل الله و حوادث دیگر، ملول و افسرده شده اند، حالت وسوسه ای برای من پیدا شده است که تا یک واقعه سیاسی پیش می آید، از اقدام فوری حتی الامکان پرهیز می کنم، مبادا کاری به زبان مسلمین انجام گیرد». ایشان می افزودند: «خیلی ها به این وسوسه و اضطراب من در امر سیاست ایراد می گیرند، ولی من هم نمی توانم جز این رفتاری داشته باشم.» (26)

با آنکه «در دهه 1320 و 1330 به طور کلی گرایش روحانیون غیر سیاسی بود و آیاتی چون بروجردی، شهرستانی و بهبهانی در صحنه سیاسی وارد نشدند، اما این همه ماجرا و پیکره حوزه نبود، بلکه آیاتی چون خوانساری، محلاتی، شاهرودی از کوشش های کاشانی در رابطه با مسئله نفت پشتیبانی می کردند و به ضرورت اجرای قانون اساسی مشروطه به زندگی سیاسی، نگاه می کردند.» (27) اگر مدرس در دوره پیشین تنها بود و توده مردم و علما به حمایت وی برخاستند و به تنهایی فریاد می کرد، در این دوره، کاشانی هم تا حدی از پشتیبانی عالمان دین و نیروهای رادیکال و انقلابی فداییان اسلام برخوردار بود و هم آن هنگام که لازم می شد توده مردم به فرمان وی به خیابان می آمدند و در حمایتش شعار می دادند. لذا نوعی پیشرفت را هم در عرصه اجتماع و هم در حوزه شاهدیم؛ اما پیشرفت کند بود.

«باروی کار آمدن شاه جدید پس از برکناری رضاشاه و پدید آمدن فضای سیاسی جدید و آزادی نسبی، علما تلاش کردند تا دوباره قدرت از دست رفته خود را به کف آورند» (28). در خواست های خود را اعلام کردند، از جمله،

خواستار لغو ممنوعیت برگزاری مراسم محرم و پوشش اسلامی برای زنان شدند. محمدرضا شاه که هنوز موقعیت خود را تثبیت شده نمی دید، تسلیم این تقاضاها شد که این خود حکایت از آن دارد که باز اسلام سیاسی در درون خود از توان بسیاری برخوردار بود و رژیم نوپای پهلوی نیز به این نکته، وقوف داشت.

از دیگر سو فداییان اسلام نیز در حد خود توانستند، تا اندازه ای جریان ساز باشند و با طرح مسایل شعاری و مبارزه ای چون طرح حکومت اسلامی، طرح جنگ با اسرائیل، طرح مبارزه با مظاهر فساد در جامعه، اجرای ترور رهبران غیرمذهبی و دولتی و دیگر کارهای احساسی، توانستند اثراتی در جامعه ایران و به تبع آن در حوزه علمیه بگذارند و در واقع صدایی مخالف سکوت حوزه، بودند و جسورانه تلاش کردند آن سکوت را بشکنند. آری، آنان موفق نشدند و آن جو عمومی حفظ شد، اما این صدای کوچکی بود که به مرور زمان بزرگتر شد تا آن زمان که به فریادی تبدیل شد و حوزه نیز از «سیاست گریزی» به «سیاست گرایی» روی آورد. و این روند تا آن جا پیش رفت که سال های پایانی دهه سی و اوایل دهه چهل، کل روند حوزه دگرگون شد.

فداییان در طول زندگی همواره درگیر مبارزه و کارهای احساسی بودند و بالطبع نمی توانستند چندان به مبانی اندیشه و مباحث عمیق ایدئولوژیک بپردازند. حمید عنایت می گوید: «صرفاً یک گروه سیاسی بودند و تا انقلاب اسلامی ایران، آنچه مایه شهرت فداییان شد، بیشتر شرکتشان در یک سلسله ترورهای سیاسی در سال های 1324 تا 1342 بود تا همکاری و یاریشان در بحث های دینی یا سیاسی» (29). آنان مسلمانانی بی پیرایه بودند که اهانت به مقدسات مذهبی را بر نمی تافتند و به حذف فیزیکی باور داشتند. «عنایت» در مقایسه فداییان با اخوان المسلمین می گوید: «نخست آنکه فداییان هرگز جنبشی توده ای نشدند و همواره گروهی از جان گذشته باقی ماندند که خود را وقف پیگیری شدید اهدافشان ساخته بودند، گرچه بعضی از شعارهای ضد امپریالیستی شان گاهی توده گیر می شد. دوم این که قهرمانی که در پایه حسن البنا، عقل سیاسی یا در پایه سید قطب، بینش سیاسی، یا در پایه ابوالاعلی مودودی، فضل و دانش داشته باشد، پدید نیاوردند». (30) هر چند کتابی از نواب به نام «راهنمای حقایق» به جاماند، اما بازشکی نیست که مجالی برای اندیشه ژرف نبود و لذا طرح حکومت اسلامی آنان نیز ناپخته و بی سازمان دهی به نظر می رسد. با این همه «فداییان همواره غیر روشنفکر بوده اند و پرهیز از روشنفکری به آنان مقام ممتازی بخشیده است» (31).

به هر صورت، ظهور جریاناتی چون فداییان اسلام و مبارزه با شیعه ستیزی، و افرادی چون کاشانی و حمایت برخی عالمان از وی، و نگارش کتاب کشف الاسرار قلم امام خمینی که پاسخ به کتاب اسرار هزار ساله بود و ضمن آن از حکومت پهلوی نیز انتقاد کرده بود و حمایت توده ای مردم در جریان ملی شدن نفت از علما و تاثیرپذیری از جهان اسلام به ویژه طرح نظام ارزشی اخوان المسلمین، همه توانست اندکی از راه را برای رسیدن به اسلام سیاسی متکامل، طی کند و راه را برای غلبه اسلام سیاسی بر رقبای سوسیالیست و لیبرالیست فراهم نماید. هر چند این اقدامات هرگز نتوانست تبدیل به یک گفتمان غالب و مسلط در این دوره شود و روحانیونی هم که درگیر کار بودند و مبارزه می کردند، بیشتر به عنوان افرادی سیاسی مطرح بودند، تا فقهایی که از دیدگاه فقه سیاسی شیعه به مسایل بنگرند و بتوانند جریان ساز بشوند و یا خواهان کلیت حکومت و نظام سیاسی باشند. لذا در این دوره نیز هیچ گاه کسی خواستار حذف کلیت نظام پادشاهی و ارائه طرحی مناسب و اندیشمندانه به جای آن نبود، و آنچه را اسلام گرایان طلب می کردند، باز حضور یک «جامعه اسلامی» بود، نه حکومت اسلامی.

- (1) باقر عاقلی، روز شمار تاریخ ایران، گفتار، چهارم 1376، ج 1، ص 451.
- (2) همان ص 471.
- (3) هشام شرابی، روشنفکران عرب و غرب، ترجمه: عبدالرحمن عالم، دفتر مطالعات سیاسی، اول 1379، ص 142.
- (4) فریدون اکبرزاده: نقش رهبری در نهضت مشروطه ملی نفت و انقلاب اسلامی «، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، اول 1380، ص 110.
- (5) عباس مخبر، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، طرح نو، اول 1371، ص 290، مقاله حامد الگار.
- (6) جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج 1، ص 623، دفتر انتشارات اسلامی، نهم 1378.
- (7) ر. ک، همان ص 602.
- (8) پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نی، پنجم 1379، ص 400.
- (9) رسول جعفریان، جریان ها و جنبش های مذهبی - سیاسی ایران، پژوهشگاه اندیشه اسلامی، اول 1380، ص 100.
- (10)
- (11) مرتضی مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، صدرا، بی تا، تهران، ص 66.
- (12) جعفریان، همان، ص 49.
- (13) باقر عاقلی، ج 1، همان ص 195.
- (14) هرایر دکمجیان: جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب، ص 149 ترجمه حمید احمدی، کیهان، سوم 1377.
- (15) هرایر دکمجیان، جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب، ص 149.
- (16) همان، ص 152.
- (17) حسن الترابی، المصطلحات السياسية فی الاسلام، ص 19، دارالساقی، بیروت، الطبعة الاولى 2000.
- (18) دکمیجان، همان، ص 151.
- (19) همان ص 131.
- (20) جعفریان، همان، ص 38.
- (21) مدنی، همان ص 390.
- (22) محمد شفیعی فر، مدخلی بر انقلاب اسلامی و ریشه های آن، تهذیب، اول 1378، ص 135.
- (23) عباس مخبر، همان، مقاله الگار ص 293.
- (24) همان ص 295.
- (25) علی دوانی، نهضت روحانیون...، ص 563، ج 2.
- (26) همان، ص 563.
- (27) حسین بشیریه، جامعه شناسی سیاسی، نی، اول 1375، ص 245.
- (28)
- (29) حمید عنایت، اندیشه سیاسی اسلام معاصر، ترجمه خرمشاهی، ص 169، خوارزمی 1372.

(30) همان، ص 169.
(31) ر.ک. همان، ص 171.